

من رسول اللایسنان قوم بنسین لهم پس تحقیق تخصیص کرد در سل ما بقوم ایشان فرشتا و محمد را بکافه خلق چنانکه
فرمود بجهت الی الاسود والا حمر مراد با سود و طربند که در رنگ ایشان بنبری هست و با حمر هم که سرخ و سفید چنان
وقال الله تعالی انی باولی بالمؤمنین ارجی الفسهم و از واجد اهل ایمان نیز نزدیک تر است بومنان از ذاتهای ایشان
یعنی اموال و اقد و ماضی است چنانکه نافذ می شود حکم خواهد بر بنده و بعضی گفته اند باجماع امر لافاعلی است از جمیع
رای نفس این معنی در باب جوب باجماع و محبت آنحضرت تبصیر و واضح گرد و از رای آنحضرت ماضی آن
اند در حرمت نکاح و بعد از وی از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت و از جهت آنکه ایشان از اولاد اویند و از جهت
و در قرآنه شایده آمده است که جواب اهل مد تعالی همانزل الله علیک الکتاب بالحق و علیک نالیم کن تعلم و
و کان فضل الله علیک عظیما فضل عظیم که او را کسی بگفته آن نرسد و گفته اند که این اشارت است باعمال و طاعت
رویت که موسی تاب طاقت آن نیاید و در آیات قرآنی که مضمون فضل کرامت آنحضرت است بسیار است و در حقیقت
قرآن همه بعد از محمد و شایسته الهی مبین اوصاف و کمالات اوست علی امده علیه و آله و سلم و یکی از خصوصیات فضیلت
آنحضرت آنست که هر جا که مشرکان و اعدا درین نسبت با آنحضرت طعن و تنقیص کرده اند حق سبحانه و تعالی خود بذات پاک
خود مسکفل برود و دفع آن شده و همچنین است عادت محب که چون بشنود که کسی سب طعن مجیب او میکند خود
متصدی جواب و متولی ردوی میگردد و نصرت میکند در حقیقت ردوی ابلاغ رد و نصرت وی اتوی و ارفع
خواهد بود چون گفته اند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک بمنون فرمود و تعالی و تقدس ما انت بنعمه ربک بمنون
وان لک لا براخیر ممنون انک لعلی خلق عظیم و کسیکه با این صفات باشد بمنون نبی باشد و چون دید خاص بن
و اهل و سهمی آنحضرت رحلی امده علیه و آله و سلم که می بر آماز مسجد ردوی می در آمد طافات کردند نزد باب بنی سهم و
محو شده کردند و اشقیاء قریش نشسته بودند در مسجد چون خاص مسجد در آمد گفتند باک سخن میگرددی گفت بهمین ابر
یعنی آنحضرت که پسری که او را از خدیجه شده بود و مرده بود پس جواب داد و تعالی او را آن شایسته است هو الا بر تبریک
و شمن عیب گیرند و تو بمنون ابر است ابر ذلیل حقیر می برکت ما گویند چون گفته است در سلا جواب داد خدا
یس القرآن بالحکیم حکم من المرسلین چون گفته اند انما انار کواالتنا انما انار کواالتنا انما انار کواالتنا انما انار کواالتنا
المرسلین فرمود و ما علمناه الشرح و ما یعنی و چون گفته اند یوشا لعلنا مثل هذا ان هذا الاساطیر الاولین فرمود کل
لین اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا لقوان لا باثون بلکه چون گفته اند الحمد للی کل الطعام و
میشی فی الاسواق فرمود و ما در سلا قبلک من المرسلین لا انهم لیا کلون الطعام و میشون فی الاسواق و چون

و وصل در ان شبهاست

کرده کافران که صبوح شود و رسول از جنس بشر فرمود لو کان فی الارض ملائکة میون کلهم لکن لکننا علیهم
 من السماء و لکن رسولاً یعنی تعالیان محدث تونس است و تکالیف موجب تبائن باید که صبوح ملائکه ملک باشد و
 این ارض بشر و سایر انبیاء را فیه میگرداند از نفوس خود بنفوس خود چنانکه قول توح علیه السلام لیس لی ضلالت
 و قول بود لیس لی سفاقة و امثال این در قرآن مجید کثیر است و امید اعلم و وصل در ان شبهاست از بعضی
 آیات شبهاست و موهاست قرانی که در بادی النظر زیغ و نادانی مشرقی و الخطا در حد آن حبیب بانی از وصلی
 علیه و آله و سلم در حقیقت از قبیل تشابهات اند و علم انرا معانی لائمه و تاویلات رافعه کرده راجع و اهل حق
 ساخته است و در آن جمله قول حق سبحانه و تعالی و وجدک ضالاً هندی که نسبت کرد سابقه ضلالت بوی وصلی
 علیه و آله و سلم و در آن هایت میکند اتفاق علم است که آنحضرت هرگز نه پیش از نبوت و نه بعد از وی متصف
 و موسوم بضلالت نشد و نشاء او بر توحید و ایمان و عصمت است و همچنین تمامه انبیاء و مرسلین صلوة و احد
 علیهم اجمعین بر این ناشی اند و نقل کرده است بیچ کی از اهل اخبار که یکی از آنها به نبوت و رسالت و صلوات
 و اجتناب یافته اند موصوف معروف بوده پیش از ان بکفر و شرک و فسق و ضلالت و مستند این باب نقلت
 فهم اختلاف در آنست که آیا جائز است عملاً یا نه معتزله بر آنند که جائز نیست عملاً زیرا که آن موجب تبعید و تفریق
 و نزد اصحاب پاک که گروه اهل سنت و جماعت اینهم جائز است که حق تعالی یکی را از چاه ضلالت بر آورده باشد
 رسانیده بر تبه نبوت رساند و لیکن نقل و دلیل همی بر آنست که این جائز بوقوع پیاده و انبیاء هم معصوم اند
 پیش از نبوت از جهل بحد و صفات او و تشکیک بران و همه معصومان از کفر و معاصی و از آنچه موجب تقصیر
 و لغوت گردانند ایشان پیش از نبوت و بعد از ان از کبائر مطلقاً و از صغائر بعد و استقامت سهو و نسیان و
 استرار غلط و غفلت در حالت رضا و غضب جد و هزل و در آنچه تعلق بشریح طاعت و تبلیغ است دارد و خدا
 سید انبیاء و افضل رسل صلوة و احد و سلام علیه و علیهم که عصمت او اتم و کامل است و او اعلی عارفع است و
 هر که نجیب وی چیزی به بند و پسند و بخلاف او بدم نهد ساقط است در رجوع در ک اسفل ضلالت است تا نجاب
 که خبر ندارد وی از اول پاک و آتاست و پیراسته آمده است که دست هیچ عیب و نقص ایدمان عزت و جلال
 او محال و حصول نیست بعینت به تعلیم و ادب او را چه حاجت بود که او خود را آغاز آمد مودب بود و لیکن تبریت
 و تعلیم و کثرت قرآن بتدریج از قوه بعقل می آید تا آنکه مواجید که از نجاب عزت او را شد و در اوقات مخصوص
 بطور آید و موجب کمال یقین و اکتشاف میشد چنانکه گاهی در وقت ظهور معجزه و شهود قدرت الهی خود جل

میزمودند و اشهد اني رسول الله اگر گویند حال تانم اهل کمال هم برین است و در آنچه در طرف استعداد ایشان
 ابرار یافته است بتدریج و بترتیب ظهور بیاید و از قوه بغضل میرسد جوابش آنست که آنجا استعداد است حسب
 تفاوت قریب و بعد که کسب ریاضت بوجود می آید و اینچاهمه بالفعل موجود و ثابت است ولیکن ظهور آن
 بوقت است و در پرده دستور و بقرب نزول قرآن بی سبب کسب ریاضت ظهور می یابد یعنی تا درین مرتبه
 قرآن بر او را صلی الله علیه و آله و سلم نیست که از نقص بحال و از عدم بوجود می آرد و بعضی ازین قوم قیام
 صفات بشریت و احکام صیب جزئیات احکام نفس مروج هر قدس وی اثبات کنند و آنرا مبداء و نشأ
 صدور بعضی افعال از بی صبری و تنزل گر دانند و حکمت تشریح و دریافت شرف ابلع را باعث آن دانند
 و نزول قرآن را تندیب از آن گویند ایشان دانند که بمقتضای علم و فهم خود سخن میگویند و دعوی درک
 حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه و آله و سلم میکنند بر ذائقه اعتقاد این مسکین این سخنان ذوق نمی بخشند
 و قیاس حال وی بر احوال دیگران راست نمی آید مگر عده او بر تر از آنست که آید بنیال به بندی ازین کلام
 در باب اخلاق شریف گذشته است حاجت بکار ندارد و مقصود اینجایان سخن دیگر است که اهل ذریع و ضلال
 را در شک و شبهه می اندازد و زبان وقت این مسکین از ذکر آن اگر چه بطریق دفع از آن شبه باشد سخاشی
 است لیکن چون غلبه متعرض آن شده اند و مصلحت در آن دیده اند این تر جیت ایشان کردیم امید که عاقبت
 بخیر باشد و متضمن صلاح دین ایمان گردد و بدانکه اینجا ادبی و قاعده ایست که بعضی از اصفا و از اهل تحقیق ذکر
 کرده اند و شناخت آن در عایت آن موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است فان ایست که اگر زینجا
 ربوبیت جل و تعالی خطابی و خطاب و سطوقی محاطت و استغای و استعلا می واقع شود مثل آنکه لاتهدی
 و یحیطن عکک و لیس کک من الامر شی و ترید نیه الحیوة الدنیا و اشال آن یا از جانب نبوت وجودی آنکس
 و انتقاری و مجزی و مسکنتی بوجود آید مثل انما انما بشر شکم و غضب کما یغضب العبد و لا علم باور از اهل
 و ماوری ما یفعل بی و لا کرم و مانند آن بوجود آید ما را تا باید که در آن دخل کنیم و اشتراک جویم و انبساط نایم کله
 بر مدارب و سکوت و تخاشی قوت نایم خواهد را میرسد که بانبده خود هر چه خواهد بگوید و بکند و استعلا و استعلا
 و بنده نیز با خواجه بندگی و فروتنی کند دیگر بر اچه مجال و یاری آنکه در مقام و آید و دخل کند و از مدارب میر
 بود و ای مقام پای نقر بسیاری از ضعف و جهل و تصرف ایشان است و من الله العزة و العون اکنون بدانکه
 اختلاف کرده اند در تفسیر و تاویل این آیت یعنی قول و تعالی و وجود که خدا لا اله الا الله و وجه کثیره اول آنرا یافت

مال و نادان از محال نبوت و احکام شریعت و این مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که در حدیثی فرمودند
 است قول وی حسب ما کنتم تدری بالکتاب و الا لایمان یعنی نمیدانستی دینی یا قومی پیش از دینی بخوانی سخن
 او چگونه دعوت کنی خلق را ایمان و بعضی گفته اند که مراد ایمان و افاضت احکام است و الا آنحضرت مومن بود
 پیش از دینی تو بنده حق پس از آن نازل شد و افاضت که در دینی یافت آنرا با مراد ایمان تفصیله است بشرایع با مراد
 ایمان صلوة است چنانکه در قول و تعالی ما کان الله لیسبح ایاکم مراد ایمان صلوة بسوی بیت المقدس دانسته اند
 در حدیث آمده است که آنحضرت توجید میکرد خدای را دشمن میداشت او شان را وح و عمره میکرد در زمان نبوت
 در روایت آمده است که آنحضرت گفت تشریب نکردم هرگز خمر را و پرستش نکردم او شان را همیشه می دانستم که آنچه
 فریش براند کفر است و غیر آنست کتاب را و نه تفصیل ایمان را و آمده است که قریش نیز بر بقای دین اسمعیل بودند
 مثل حج و حناب و غسل جنابت و امثال آن مثال آنکه روایت کرده شده است مرفوعاً که فرموده آنحضرت صلوات
 علیه و آله و سلم گم شدم من از جد خود عبدالمطلب در حالت صغر و نریک بود که بگشودم را جمع پس راه نمودم و راه
 ذکره الامام فخرالدین کزانی المواقف مشهور است که جلیمه مرضه آنحضرت را از جای خود بگم می آورد و تا بسیار
 بجد خود در راه گم شد و ظاهر امر او امام تیرمین است ثالث آنکه ضلال اینها از ضلال الماری الامین است و قومی که منحور
 و مغلوب میگردد و تب در شیر یعنی بودی تو منحور و مغلوب در کفار بگم پس قوت داد ترا خدا تعالی تا ظاهر و غالب
 کردی دین او را رایج آنکه عرب درختی را که تنها در بیابان باشد ضاله می نامند گویا میگوید می سجانند که تو ای محمدا
 ولی همتا بودی در آن بلاد مثل آن درختی که فرید و وحید است در بیابان و بار بر وادی میوه ایمان و توحید را و
 هایت کرد و راه نمود حق تعالی بسوی تو خلق را و بهره در گشتند تو خاس آنکه گاهی مخاطب ساخته میشود سید قوم
 و سرگروه ایشان و مراد بدان قوم است یعنی یافت قوم ترا گمراه پس ایت کرد ایشان را بتو و بشرع تو سادس
 آنکه مراد بضال محبت است یعنی یافت ترا محب طالب معرفت من و تفسیر محب بضال بسیار آمده است که گم میگردد
 از خود و از اختیار و تو را خود هیچ معقول نمیتواند رفت چنانکه اما لکن لهما فی ضلال بین و انک لفی ضلال لک القدیم و
 این وجه مرویست از عطا که از نابین است سالیح آنکه یافت ترا ناسی پس برگیر کرد ترا و این ابر حالت لیل اللوحی
 عمل میکند که از دهمشت و هجرت انتقام فراموش کرد که چو بدو چه خواهد و چه کیفیت ترا زنده باری سجانند بسرا پس
 هایت کرد او را و تعالی کیفیت شما را گفت لا احصی شمار علیک کذا قالوا و شاید که در بعضی اوقات دیگر نیز سهو
 و نسیان چنانکه در خطا را جهاد آنحضرت بعضی گفته اند که جائز است طربان بران حضرت طاری میشده باشد

بجای خود در راه گم شد و ظاهر امر او امام تیرمین است

و پروردگار تعالی و تقدیس آنگاه بنده باشد و ما بران و تقوی گردود بر صواب و این کرمیه با عثمان این نعمت نازل
 شده و اندر علم نامش آنگه در ادانت کماقت ترا میان اهل ضلال پس محصوم گردانیدانان و هدایت کرد برای
 ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک با این توحید است که گفته شود که چون آنحضرت در قومی افتاد از اهل ضلال که
 ایشان مطنه و قوی و ضلال و افتادند در وسطه جبل و احتلال بود اگر نمی بود خط و محصمت الهی خوشانه چنانکه
 میکند آن قول وی سبحانه و ان کا دو لیغنونک الایة و قول وی لقد کدت ترکن الیم و امثال آن منقسم ساخت
 وی تعالی او را از جهت مبالغه در افتخار به هدایت و محصمت پس او ضلال او است نه ضلال قوم وی تا فرست
 آنگه یافت ترا مستخیر در میان چیزیکه فرستاد بسوی تو از کتاب پس هدایت کرد ترا بر میان آنها چنانکه فرمودم ان علینا
 بیانه و فرمود انما انزلنا الیک الذکر و انیو جبر و است از چند رضی الله عنه عاشر آنگه رویت انما یر المؤمنین علی کما
 فرمود قصد کرده ام من در هیچ وقت و حال بخیری از آنچه که اهل جاہلیت عمل میکردند آن چیز و بار و هر بار گردانید
 و باز داشت پروردگار من فضیل خود و ملائکان و عاقل شد محصمت او میان من آن چیز که قصد کردم آنرا پس ان
 قصد کردم هیچ چیز از جنس آن تا آنکه کرم گردانیدم خدا تعالی بر سالت خود گفتم یک شی مر غلامی را از قومیشی
 که گو سفندان میخوانند با من در اعلائی که اتفاق افتاد پس گفتم اگر نگاه داری تو گو سفندان را تا در آیم من مکه را و
 افسانه در خوانیم و بشنوم در آن چنانکه جازن در که میکند پس سرودن آدم از عمری و در آدم بکه خادم خانه ما
 از خانهای آن و شنیدم که سرودی گفتند در آنوقت و در آید نیزند و لولعب میکند پس نشستم و نظر کردم در آن
 پس برگاشت خدا تعالی بر من خواب را و بیدار نگردانیدم اگر رسانیدن آفتاب بر سر من و یک شب دیگر نیز چنین
 گذشت بعد از آن قصد کردم هیچ بیری تا آنکه اگرام کردم و چنین پروردگار من تعالی بر سالت پس ماد از قول و تعالی
 و وجودک ضالا فدی اینست و امدا علم و وصل و انما بقول تعالی است و وضعا حکم فذکر الذی ان
 ظکری لظا هر دو هم است با نبات بارگناه سخت که سبب شکست پشت طاقت او است صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه
 که در جماعه از فقها و محدثین و تکلمین که تجویزی کنند صغائر را برابر انبیا صلوة الله علیه و آله و سلم این طواهر
 کثیره از قرآن و حدیث که اگر التزام کنند و بگیرند آنرا لازم آید تجویز کبار نیز و خرق اجماع و قول بخیر که فاکل نشود
 آن هیچ مسلمانی و صواب آنست که هر چه امتحان کردند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسران در معنی آن و متعال
 و متعارض اندا محالات در معنای آن و آمده است در ان اقبل سلف بر خلاف آنچه التزام کردند این جماعه
 آنرا و چون اجماع بر خلاف مذهب ایشان باشد و آنچه اجماع کردند ایشان بان محصل و مادل بود لائل بر خلاف

قول ایشان قائم باشد با تعاقب سلف خواه آن شرک بود لازم بود شرک قول بطوایر و رجوع با قول سلف و
 تحقیق امتلاف کرده شده است در تفسیر این آیه پس بعضی گفته اند که این تمثیل است مرقع اقتدار را که می گذشت
 بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تخفیف آن با عطا و صبر در شمار بدان و مشهور آنست که مراد تخفیف اجباباً
 نبوت است که می شکست پشت طاقت او را از قیام بامر آن و حفظ مویجات آن و محافظت بر ادای حقوق
 آن پس سهل و آسان گردانید نصرت و تائید الهی آنرا بروی و فرود نهاد از وی ثقل آنرا با عطای شرح صدر و
 کردن حضور حق با دعوت خلق و انشراح صدر مقامیت عالی که تمامه و کمال جز در ذات بابرکات حضرت
 سید السادات علیه افضل الصلوة و اکمل التیمات وجود و ثبوت محار و کمال اولیایر اینرا از باب تکلیف بقدر
 ادراک شرف متابعت وی نصیبه ازان حاصل است ازینجا گفته اند الصوفی کائن باین نه از فرق در جمیع ایشان
 خلیفه چنانکه مجربا برای باشد و نسیج را بر فرق خلیفه چنانکه مجرب و باز بود و بعضی گفته اند مراد بجزر حضرت که مکره
 می پنداشت آنحضرت و گران بود بر ذات شریف وی از تفسیر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام و قانده بود
 بدین معنی ایشان ازان تا قوی گردانید او را حق جل و علی جنت و رسالت و بامر و توفیق اقبال آن و فرمود
 و اتبع لمة ابراهیم حنیفاً کذا قالوا مقصود مشیت و اجرائی شریعت و اوامر و احکام الهی است بتوفیق و تائید
 و نصرت تقویت وی و عزوجل و تخصیص آنکه سنت خلیل بجهت بیان واقعت و بعضی گفته اند مراد معصمت
 اوست از زور و ذنب که شان او نقص نهد است بر تقدیر وجود آن پس عصمت را وضع و زینام نهاد و مجازاً
 و طاهر اوضاع وجود آنرا می طلبید و عصمت معنی از عدم آنست چنانکه در معنی مغفرت ذنوب که در آیه دیگر واقع
 است گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در وی تغنی میکردند و
 دف و مزامیر میزدند پس متعالی خواب را بروی گذاشت و از شنیدن آن باز داشت چنانکه آن حکایت گوشت
 و بعضی گفته اند که مراد ثقل تفکر آنحضرت و حیرت است در طلب شریعت تا آنکه شرح نمود و بیان کرد لغت
 حق جل و علا شریعت را و نهاد این بار را از پشت جلال وی و بعضی گفته اند که مراد تسبیر و تسهیل حفظ ابر
 شریعت که طلب کرده شد تا آنحضرت و حفظ باری و مشقتی است که صعب است برداشتن آن بر طبیعت و
 نزدیک است که بشکند و پشت طاقت را و گفته اند که آنحضرت غم میخورد و از امور که در کتاب کرده بود آنرا پیش
 از نبوت و حرام گردانیده شد بروی بعد از نبوت پس عذکره آنرا از اوزار طلب در گذشتن از آنها را وضع
 آن ظاهر مراد آن قوم که تجویز کرده اند شمار آنرا این باشد اما بعد از نبوت و کلا و جماعه بران رفته اند و خوش

این ظاهر

رفته اند که مراد از نوب است که انان باری بود رسول شریف رسول رؤف رحیم صلی الله علیه وآله سلم پس امین گردانید محتالی او را از عذاب ایشان دین دنیا قبول خود و ماکان الله لیعذبهم فانتم منهم و قبول شفاعت در آن جهان بقول خود و لسوف یعطیک یک قرصی فاصبر علم و اما قول حق سبحانه لیفرک الله ما تقدم من ذنبک و اما خرواین آیه عمده و شهر است درین مطلب ولیکن دیرا تا ویلات است که ذکر کرده اند از علی ابن عباس رضی الله عنهما گفته که مراد غفران و ذنوب است بر تقدیر وقوع و فرض آن بامکان عقلی نه وجود فعلی و بعضی گفته اند مراد وقوع آن بشهود غفلت است این تاویلی است که طبری آن را حکایت کرده و قشری اختیار کرده و بعضی گفته اند مراد از ما تقدم خطبه آدم علیه السلام و اما از نوب است حکاه السمرقندی و گفته اند که مراد بذب ترک اولی است و ترک اولی در حقیقت ذنب نیست زیرا که اولی و مقابل او هر دو شرک اند و با آنست که این کلمه تشریف و مکرم است بی آنکه در اینجا ذنبی باشد و مراد تمامه کلام در این آیه در باب سوم در ذکر فضل آنحضرت آیات قرآنی گذشته است قد ذکر و اما قول وی محسباً نه یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین و المنافقین که موهم است بامکان عدم تقوی و وجود اطاعت بمقتضای صیغه امر و نهی ظاهر آنست که مراد استقامت بر تقوی و عدم اطاعت است چنانکه جالس را گویند مشین تا بیایم من ترا و ساکت را بیگویند سکوت کن تسلیم کرده میشود ترا یعنی نشسته باش و خاموش باش مقصود تقریر و تاکید است نه طلب آن و بعضی گفته اند آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم زیاده میشد هر ساعت علم و مرتبه وی تا آنکه میشد حال او در بعضی نسبت بحالی که در است و در حکم ترک اولی و افضل پس میبود او را در هر ساعت علم و مرتبه ترقی و تقوی تجدد و بعضی گفته اند که خطاب بطاهر رانی است و مراد خطاب است و لهذا گفته اند ما تطعمون خیر او نگفت با تمس و مثل اینست و بقول وی سبحانه و لا تطع المکذبین و در حقیقت مقصود تقوی قلب آنحضرت و تشدید او با قوم است و قرار و ثبات بر مخالفت ایشان و هذا ظاهر و محجب از نادانان که این آیه را بطاهر حمل کرده توهم نسبت نقص و صدور و ذنوب جلوه جناب وی نمایند و اما قول حق سبحانه فان كنت فی شک مما نزلنا لیک فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبک لقد جازک الحق من ربک فلا تكون من المحقرین و لا تكون من الذین کذبوا بآیات الله فکون من الخاسرین مفسران اختلاف کرده اند که مخاطب این کلام کیست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است یا غیر وی آنها که میگویند که مخاطب آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم اختلاف کرده اند بر وجه اول آنکه خطاب اگر چه بجناب است ولیکن مراد تو یعنی بنی اسرائیل است

چنانکه در قول اولین اشهر است بجهنم هلاک و چنانکه قول و صحابی مرعیسی بن مریم علیهما السلام بر ارادت قلت
 للناس اتقوا فی وادی البین من دون الدین روش در کلام بسیار اقدم چنانکه سلطان امیر پیرایه قومی گشت
 و میخواست سلطان که امر کند رحمت را بجلای تو چه خطاب با تو نمیکند بلکه با امیر میکنند و میگویند که چنین کن و چنان کن و
 اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم در ظاهر خطاب با امیر میکنند ولیکن مراد قوم را میدارد و در حقیقت
 خطاب با ایشان میکند تعالی فرار گفته است که خدا میداند که رسول وی شاک نیست و چه صورت دارد که رسول در
 شک باشد با وجود نوار نیست و می و تزیل و لیکن این چنانست که مرد به پسر خود میگوید که اگر تو پسر منی نیکی کن من
 و مولا بسلام خود میفرماید اگر تو بنده منی فرمانبرداری کن در کذا قبیل یعنی بقیع میداند که وی پسر اوست و بنده
 اوست ولیکن بصیغه شک میگوید که اگر پسر منی و بنده منی برای توبیح و تشدید و اینجا احتمالی میداند که آنحضرت در
 شک نیست ولیکن اظهار شک میکند در آن برای قضا و تعویض و این غیر وجه اولست که مخاطب آنحضرت و
 مراد غیر از دست خاتم آتش اگر مراد بشک اینجا صیغ صبر و تنگی دلی است و مراد آنست که اگر تنگی می آئی
 تو از آنچه پسر بد تو از کاخ انانیا و دشمنی صبر کن و پسر من انانیا که میخوانند کتاب او احوال انبیا را بگوید چه
 کردند بر این قوم خود و چگونه شد عاقبت کار ایشان از نصر و خون الهی بر ایشان یا این بر سبیل فرض و تقدیر است
 گویا که گفت اگر واقع شود ترا شک و در خیال آغاز و ترا شیطان آثار فرضا و تقدیر بر او را آنچه فرستاده ایم بسوی تو
 سوال کن آنرا که میخوانند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند نزد ایشان و ثابت اند در کتب ایشان
 موافق آنچه القار کرده ایم بسوی تو و در تحقیق حال و اشیاء است با آنچه در کتب مقدمه است و بیان آنکه در آن مصدق
 است هر چیز را که در آن کتب است یا مراد هیچ رسول و زیادت بتمثیل اوست نه امکان وقوع شک و لهذا در وقت
 که نزول کرد این آیه گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا شک و لا سال گفت این چه اسب بخدا سوگند که
 شک نکرد آنحضرت یک چشم زدن و سوال نکرد هیچ کی از ایشان را گفت نه در مسکین عبدالحق بن سیف الدین
 خصمه امیر بزرگ الصدوق و یقین و حصه من الشک و التمین که مراد اینجا از شک نه آن معنی ظاهر است که منافق
 تصدیق و یقین است بلکه آنحالت است که پیش از سایه و مشاهده که موجب اطمینان قلب میگردد می باشد و لهذا
 در حدیث سوال خلیل جلیل را که ادنی کیفیت نجی الموقی است شک نام کرده است اینجا که بطریق تو اوضح در وضع خود
 خلیل فرمود نعم الحق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت یقین و اطمینان بطلبی پس از اهل کتاب که با احوال و اخبار
 نبوت تو علم یقینی دارند که حکم همان و مشاهده دارد و تعاضد اوله با خاصیتی است در حصول یقین و لهذا آنحضرت

کتاب

دوست میداشت سوره بقره اسم ربک الاعلی الذی رایحمت کریمه ان هذا فی الصفح الاولی صحف ابراهیم موسی
 و قصه اخبار قسیم واری بوجود و جمال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده بود و طلبیدن آنحضرت
 صحابه را و اعلام نمودن باین قصه بایشان مویزای معنی است و گفتن آنحضرت بعد از ظهور معجزه اشهد انی رسول
 الله نیز ازین باب است فانهم و باید التوفیق و هو اعلم و اما آنکه بگویند که خطاب در لیس شرکت مر غیر آنحضرت
 راست از سایر ان تواند که اینجانب بگویند که خطاب در زمان گفتن فی شک نیز اینچنین است و تقریرش آنست که در
 در زمان شریف وی سه فرقه بوده اند صدقان و مکذبان و منافقان که شک داشتند در کار وی پس خطاب
 کرد حق تعالی ایشانرا بطریق خطاب عام که اکثر بصیغه واحد میباشد و گفت اگر هستی تو امی متوقف در شک
 از آنچه فرستادیم بر غیر خود که محض است صلی الله علیه و آله وسلم سوال کن اهل کتاب را تا دلالت کند بر صحت نبوت
 وی و نسبت انزال ثابته است مراد را چنانکه فرمود انما انزلنا الیکم نور انوار چون ذکر کرد حق تعالی برای ایشان
 چیزی که از آن میکند آن شک را از ایشان و محمد بگوید ایشانرا از آنکه لاحق بقسم نمائی شوند که مکذبان اند و گفت انکون

و مشورتها

من الذین کذبوا بایات الله فکون من الخاسرین و قول وی سبحانه و الذین ایمنا هم الکتاب یعلمون ان منزل
 من ربک بالحق فلا کون من المکرمین فی انهم یعلمون ذلك یا باشد مراد عمل یا عمل من امتری لا کون من المکرمین پس
 آنحضرت خطاب میکند غیر خود را و مؤید عمل خطاب بر غیر آنحضرت است قول وی تعالی که بعد ازین فرموده است

قل یا ایها الناس انکم فی شک من نبی الایة قد برءنا قول تعالی و لو شاکم الله لجمع علی الهدی فلا کون من
 الجاهلین هاگر میخواست خدا تعالی جمع میکرد همه آدمیانرا بر هدایت پس مباحش تو از جاهلین گفت قاضی حیا من
 مراد آنست که مباحش جاهل باشد اگر خواهی خدا تعالی جمع کند ایشانرا بر هدایت زیرا که در وی اثبات جهل است
 بصفتی از صفات خدا و غیره و جهل بصفتی از صفات خدا جائز نیست بر اینی مقصود و خطا است صلی الله علیه و آله
 و سلم بآنکه تشبیه کند در امور خود بصیفات جاهلان و نیز در آیه دلیل نیست بر بودن او بصفتی که نمی کرده است او را
 از بودن بران صفت بلکه امر کرده است با التزام صبر بر اعراض قوم و مخالفت ایشان و بان که بیرون نیاید از
 صبر و ثبات تا نزدیک شود حال او بحال جاهلان را باشد تخریب و خروج نگاه ابو بکر بن فودک و بعضی گفته اند که این
 در بعضی خطاب است یعنی نباشید شما از جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند مثل این بسیارست در قرآن مجید
 و همچنین در قول تعالی وان تطع اکثر من فی الارض بضلک عن سبیل الله مراد غیر اوست چنانکه گفته است وان
 تطیع الذین کفروا لایه و همچنین ان یشاء الله یمت علی طلیک و لکن شرکت لیطعن علیک ما مثال من او همه جا غیر اوست

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانکہ گذشت و اللہ تعالی امر وی میکند او را بهر چه خواهد و حال آنکہ از وی وقوع ندارد چنانکہ
گفت و لا نظر والذین یبعثون ربهم الایة و حال آنکہ آنحضرت هرگز نظر نکرد ایشانرا و نیز از پیش خود نبود از ظالمان
و قول وی سبحانہ وان کننت من قبلہ لمن الغافلین مراد از غفلت از آیات حق است بلکه مراد غفلت از قصه
یوسف است علیہ السلام زیرا کہ بطور نکرده هرگز در وی او نزد بگوش وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ندانست
مگر بوسی الهی تعالی و اما قول وی سبحانہ و اما نیز عنک من الشیطان ترغ فاستعد باید ظاهر این موہم است ترغ
و پوسه شیطان در آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نبود ولیکن مراد قصد شیطانست برای دوسره و صرف
تعالی از وی آنرا دمنی آنست کہ اگر سبک سازد ترا غضب متلاکہ باعث کرد در برتر کہ احوال از ایشان و بر اقبال
بر ایشان پناه جویند اما محفوظ و در ترا ازان و ترغ ادنی حرکت است چنانکہ گفته است ز جلاچ پس امر کرد خدا تعالی
جیب خود را کہ چون فرود آید بروی غضب بر دشمن متلا یا قصد کند شیطان با خرامی وی و انداختن خواطر و مساو
استعاذہ کند بحق تعالی تا کفایت کند امر او را و باشد آن سبب تمام حصت وی کہ مسلط گردانید او را بروی صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم و قدرت نداد بروی کہ در اول ان جہادی لیس لک علیہم سلطان است و قول و تعالی ان انہ
انقوا و اسلم طائف من الشیطان تذکر و انفا ذہم مبصرون تیرہمین معنی خواهد بود یا مخصوص بغیر آنحضرت
خواهد بود و قول و تعالی و اما نیز عنک الشیطان نیسان غیر ترغ است و صحیح نیست کہ مثل و متصور گردیده
بر آنحضرت در صورت ملک و تلبیس کند بروی نہ در اول رسالت و نہ بعد از ان سبب الهی کہ بر اظہار صدق رسول
رفته است تقاضای این میکند بلکہ معلوم میگردد نبی را علیہ السلام کہ انکہ می آید او را ملک است رسول خداست
یا بعلم ضروری کہ پیدا میکند او را حق تعالی در وی یا برانی کہ ظاہر میگردد اند نزد وی و تحقیق این بیان در
وی بیاید و مت کلمہ ربک صدقا و عدلا لایبدل کلماته و اصل و اما قول وی سبحانہ و اما ارسلنا من قبلک
رسول و لا بنی الا اذ تمئی القی الشیطان فی امنیہ بہترین آنچه گفته شده است در وی و مشہور است قول جمهور
مفسرین کہ مراد تمئی اینجاست است و القای شیطان در وی مشغول گردانیدن بخواطر و افکار از امور دنیا و آخرت
را تا در وی آمد بروی وہم و نسیان و در تلاوت وی بامی در آمد بر افہام سامعان از تحریف و تاویل خاصہ چیزی را
کہ انرا میکند و منسوخ میگردد آنرا اللہ تعالی و کشف میگردد و ان التباس و اشتباه را و حکم ثابت می سازد آیات او را
کہ فی المواہب اللذیہ و کلام قوم در بی مقام بسیار است و در شفا پیروی ازان آورد و اما قول آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و قتیکہ نوم کرد در وادی لیلۃ التعریس کہ این وادی است کہ در وادی شیطانست پس معلوم

و اصل در بیان قول وی سبحانہ

۱۱۷

از این تسلط شیطان و سوسه وی بر آنحضرت و اگر باشد بر بلال باشد رضی الله عنه که گناشته بود او را آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم محافظت فرمود تا فوت نگردد و نماز پیش آن شیطان بلال را و خوابانید او را چنانکه تفصیل آن
 در حدیث لیلۃ التعرین مذکور است و این نیز بر تقدیر یکدیگر قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه باشد بر سبب
 نوم از صلوة و اما اگر تنبیه باشد بر سبب اذن رحیل از وادی و میان علت ترک صلوة در وی پس نیست احتیاج
 و اشکال و حاجت برفع آن و الله اعلم بحقیقه الحال و اما قول و یتعالی عبس قولی ان جاره الا لعی اللایة میگویند
 که ظاهرش موهم است باثبات ذنب آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که ترش روی نمود و احواسن کرد از ان
 ام مکتوم که اهمی بود و بطلب حق آمده محل تذکر و خشیت بود و بکفار که مستحق از حق بودند پیش آمد و توجه نمود و انظار
 کرد پس تحتالی شکایت کرد و عتاب نمود بر ان وجهی که در شان نزول این سوره در کتب تفاسیر مذکور است
 اما اثبات ذنب در اینجا توهم محض است فم صورت عتاب بترک اولی و الیق ظاهر میشود بآنکه اگر حقیقت حال این
 دو مرد معلوم و مکشوف آنحضرت می شد اختیار میکرد و اقبال مرا همی را و لیکن آنچه آنحضرت کرد از قصدی و تلقی
 که بکفار عین طاعت و تبلیغ احکام شریعت و استیلاف قلب اطهار حرص بر ایمان وی بود که بسوخت و
 مرغوب برای است نصیحت مخالفت مردین آنچه قصه خوانده و خبر داده حق سبحانه و عتاب گونه کرد و بر حقیقت
 و مقصود از ان تذکره و نصیحت است و اشارت است بآنکه اشتغال بدعوت و حرص بر اسلام با این مقدار و با نیز تبسم
 نرسد که بسبب آن احواسن از مسلم لازم آید ابلاغ و اعلام پس است و ما علی الرسول الا البلاغ و بحقیقت این
 ام مکتوم مستحق تادیب زیرا او وزیرا که وی اگر چه بنیدید و لیکن مخاطبه آنحضرت بکفاری شنید و شدت اتهام
 حضرت نبوت بشان دعوت می شناخت پس اقدام وی بر قطع کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از دست
 در مجلس سبب یزار آنحضرت بود و این بصیحت عظیم است پس معلوم شد که فعل این ام مکتوم ذنب و بصیحت
 بود آنچه آنحضرت کرد صلی الله علیه و آله و سلم طاعت و ادای واجب جای آن بود که در جر و تادیب این ام مکتوم
 نازل میشد قرآن چنانکه در جبر عقول نذر رسول و نثار آواز و رای حجرات نازل شد لیکن بسبب همی و صدق نیت
 وی خندورش داشتند و روق نمودند و الله اعلم لما قول دی سبحانه عفا الله عنک لم اذنت لهم نیز بطاهر موهم
 است بوقوع ذنب از رسول علیه الصلوة والسلام زیرا که عفو مستدی سبق تقصیر است و نیز در لم او ثبت
 لهم استقام برای انکار است پس این اذن منافقین منکر و غیر رضی باشد اگر چه برای اظهار رعایت تسلیه
 و تسکین عفو تقدیم نمود بر انکار اذن و تقدیم عفو پیش از عتاب بسی عزیز و نادر و مشعر نهایت محبت و اکرام است

و میگویند تا آنجا که در محفل خدا و پیغمبر که امر کرده نشدند یا نه اقرار از اسرار او بردارند وی بر منافقان را پس عتاب کرد
 و خداوند تعالی بر این جوابش آنست که عفا الله ایضا آنست که بعد از وقوع ذنب میباشد این چهار کیفیت
 و اول بر بابت در توقیر و تعظیم چنانکه مردی بیار خود میگوید وقتی که عظیم میباشد نزد وی عفو کند ترا خدا تعالی
 چکار کردی تو در حق من راضی باد حق تعالی از تو چه جواب میگوئی از کلام من عاقبت دهد ترا خدا تعالی بنیاس
 حق براد نیست غرض از این کلام مگر زیادت تخیل و توقیر تر اثبات ذنب و تقصیر و عفا ایضا معنی عفو نیست و تعظیم
 آن بر اظهار عتاب شعر باین معنی در و ال برین مراد است بلکه چنانست که در حدیث واقع شده است عفا الله لکم
 من صدقه الخیل و الرقیق عفو کرد و حق تعالی مرثا را زکوة اسپ و برده و حال آنکه زکوة و برده وی از سخت واجب
 نشد پس مراد آن است که لازم نیست بر شما و امام قیصری گفته که هر که میگوید که عفو میباشد مگر از ذنب نمی شناسد
 موارد کلام عرب را و گفته که معنی عفا الله عفا ای یا ربک ذنب کذافی للمواهب اللدنیه و اما جواب از ثانی که
 استغمام برای انکار است آن گفته اند که انکار و عتاب بر ترک اولی و افضلست و بعضی گفته اند که حق تعالی رخصت
 کرده است او را و اذن لکن نخواهد و فرموده است فاذا هم فاذن لکن شئت منهم پس قویین
 کرده است او را پس صلی الله علیه و آله و سلم و مجیر گردانیده است او را بطریق عموم در مواهب از نقطه نیه نقل میکنند
 که گفته است زفته اند بها عبادت معاصرت باین آیت و ما شاء کلابا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم غیر
 بود چون اذن کرد در ایشانرا اعلام کرد وی سبحانه که اگر اذن نمیکرد و ایشانرا قعود مینمودند از جهت نفاق ایشان
 و حج نیست بروی در اذن کردن در ایشانرا الهی و اما بقول وی سبحانه و لولا ان یجئناک تقدک ت رکن الیهیم شیئا
 علیلا اذا لا ذمناک ضعف الحیوة و ضعف الممات الایة نیز موهم است بوقوع میل در کون رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم بجانب کفار و وقوع عذاب بروی اشد عذاب و لیکن چون محتمالی نگاه میدار و او را از ان و این مجوز وقوع
 ذنب است از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم و این توهم ساقط است زیرا که معنی آنست که اگر طبیعت الهی
 و عصمت وی نمی بود نزدیک بودی که میل میکردی بیک طبیعت باتباع مراد ایشان و لیکن دریافت ترا عصمت
 ما منع کرد که نزدیک ای بر کون خصوصاً که بوقوع آید از تو و این صریحست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 قصد نکرد باجابت ایشان و میل نکرد بیان یا قوت داعی اجابت و خود گذشته است که سخن در وقوع معصیت است
 شرعاً از حضرت نبیا صلوات الله و سلامه علیه و آله و سلم و همچنین نه در جواز آن عملاً و آن عصمت الهی منظر است و عصمت
 باطل میگرداند اختیار را و قطع نمیشود و ذنب را عملاً بلکه مانع می آید از صدور آن بحدی که پس ثابت شد و ما که

در حدیث

ایشان معصوم اند از ذنوب و معلوم شد که آنحضرت ثابت ماند در کون نگردد و در آیت بمبالغه است در کمال
 تطهیر و تخییر و تقدیس آنحضرت و حفظ و عصمت و محبت الهی مراد بر آنه تمهید و تشدید و عتاب و تحذیر و نه
 ظاهر اما قول و تعالی در اساری بدیناگان یعنی ان کیون لاسری صی تخین فی الارض تریون عرض الینا
 و اسیرید الاخره الی قوله عظیم این را نیز معنی بر حساب عمل کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اسیر
 بر خدا اختیار کرده بشارت ابو بکر رضی الله عنه نه قتل چنانکه عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرد و این با جهاد بودی
 آنکه امری از جانب حق سبحانه و تعالی باشد و خطا در اجتهاد و شریعت جائز میدانند و لیکن تفریوی بران جائز
 نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار میکند چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و تفصیل کلام آنست که مسلم
 در حدیث عمر بن الخطاب آورده که گفت چون نهیمت داد خدا تعالی مشرکان را روز بیدار گشته شدند از ایشان
 هتاد کس اسیر ساخته شدند مقتاد کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در باب ایشان ابو بکر
 و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابو بکر ایشان را بنابر عمام و برادران خویش و قبیله تواند رای من آنست که بگری
 از ایشان فدیه تا باشد ما را آنچه بگیمم از ایشان از اموال ماده قوت و قدرت بر کفار و امید است که هدایت
 کنند ایشان را خدا تعالی و باشند ایشان باز وی دولت نصرت ما پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من
 که تو چه رای میزنی ای پسر خطاب گفتم بخدا سوگند رای من شی رای ابو بکر است رای من آنست که بکس مرا ایشان را
 بفرما ما تا بکشم فلانرا اشارت کردیم بخویشی که مراد بود و بفرما علی را که بزرگ کردن عقلی را که بر او بود و بفرما حمزه را
 که بکشد فلانرا تا بکشد خدا تعالی که نیست در دلها را دوستی مر مشرکان را پس دوست داشت و اختیار کرد آنحضرت
 رای ابو بکر را و خوش نیامد و رای من و گرفت از ایشان فدیه را چون فرود آمد خدمت او رفتم دیدم که نشسته است
 و ابو بکر نزد اوست و هر دو نشسته گری میکنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز در گریه آورده است ترا و ترا مان
 هم اگر بیایم در خود گریه را بگیریم و اگر نیابیم تلفت کنیم و بفرود خود را در گریه در آرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم گریه میکنم بهجت آنکه عرض کرده شد بر یاران تو از خدا و تحقیق عرض کرده شد بر من عذاب شما نزد بکتر
 ازین در بخت اشارت کرد در خستی که نزدیک بود پس فرستاد خدا تعالی ماگان یعنی ان کیون لاسری صی تخین فی الارض
 و اشخان اکثر و بمبالغه در بگیری کردن و مراد اشخان در قتل و جرحست یعنی پیغمبر را باید که چون اسیران در دست
 وی میفتد بکشد ایشان را و بمبالغه کند در ان تا زانکه گردد کفر و کم شوند گروه آن و غالب شود اسلام و غیر شون و بیل
 ان تریون عرض الدینا و اسیرید الاخره منوای پیغمبرها و بنابر آنکه قیمت و اموال ماست و منوای خدا عزت را که قوت

وین اسلام و ثوابی که در آخرت بران مترتب خواهد شد لولا کتاب من الله سبق یاسمکم فیما أخذتم عذاب عظیم و اگر نمی بود حکم الهی که در لذل رفته است که مجتهدا بر خطائی گیرد هر آینه میرسد شمارا در آنچه اخذ کردید و اختیار نمودید از عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آنحضرت که اگر نازل می شد بر ما عذاب نجات نمی یافت از ما اگر عمر پس میگویند آنچه که در اینجا عتاب است بر آنحضرت و تهدید است بعباد آن نمی باشد مگر در ذنب صاحب مواهب لدینه میگوید که نیست در اینجا الزام ذنب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلکه درین بیان چیزیست که مخصوص گردانیده شده است بدان بر سایر انبیاء علیهم الصلوة والسلام که نیست این هیچ پیغمبر را غیر تو چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعلت لی القاتم اتی وی خواهد که بگوید که اینکم در غیر آنحضرت است از انبیاء علیهم الصلوة والسلام و اما آنحضرت را درست است که نکشد و خدا گیرد و در از جمله غنائم است و میگوید اما قول ویتعالم تریدون عرض دنیا بعضی گفته اند که مراد با این خطاب کسی است که اراده میکند یار او میورد و متحضر است عرض او برای عرض دنیاهما و استکثار میکند از آن و نیست مراد با این آیه آنحضرت و غالب اصحابی بلکه روایت کرده است از صحاک که این آیه نازل شده است هنگامیکه منزم شدند مشرکان روز بدر و مشغول گشتند مردم سلب و جمع غنائم و باز آمدند از قتال تا آنکه رسید عرضی الله عنه که برگردند در ایشان چنانکه در روز احد واقع شد فذل شد در ایشان منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة و اما قول ویتعالم تریدون من الله سبق اختلاف کرده اند مفسران در معنی این آیه بعضی گفته اند معنی او آنست که اگر سبقت نیکو دانه من عذاب نمیکنم هیچ کی را اگر بعد از منی هر آینه عذاب میگردم شمارا و این دلالت میکند که امر اسرار و معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود ایات شایع آن که مراد کتاب سابق اوست که مستوجب شبهه اید شاموی حضور و صبح را عتاب کرده می شد بر غنائم یا مراد آنست که اگر نیکو داشت در لوح محفوظ که غنائم حلال است و اینهمه نفی ذنب و معصیت میکند زیرا که فعل چیزی که حلال است معصیت نمی باشد و لهذا گفت وی سبحانه و ایزه روایة اخیر فیکو ایها غنتم حلالا طیبا و بعضی گفته اند بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب رضی الله عنهم بخیر گردانیده شدند و قتل و ذل و تحقیق روایت کرده شده است از علی رضی الله عنه که گفت آدم جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز بدر گفت بخیر گردان این اصحاب خود را در اساری اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند خدا گیرند برین شرط که کشته شوند از ایشان در حال آینده هر کس کس چنانکه گفته اند صاحب اختیار کردیم خدا را و گوئید کشته شوند از ما و تحقیق واقع شد قتل هفتاد کس از اصحاب روز بدر چنانچه دلیل است بر اینکه ایشان نکرند مگر آنچه اذن کرده شده همان پس معصیت نباشد و بعضی گفته اند که اگر

میرگردانیده شده اند در فدا و قتل و لیکن قتل و شکنج ایشان اصل بود پس خطاب کرده شد بران و بیان کرده شد صفت
 اختیار فدا و تصویب اختیار ایشان و لیکن عاصی مذنب نیست هیچ کی دادند اعلم و اما قول ویتعالی و اول قول علینا
 بعضی الا قایل لاخذ تامة بالیومین ثم لعلنا منه الوین میفرماید اگر اقرار میگردید و محمد را پیغمبری در احوال از پیش
 خود هر آینه میگردیدم جانب میں درامی بریدیم برگ کردن او را و هلاک می گردانیدم او را کتایت است از غنای چنانکه
 می کنند لگوک بر کسیکه غضب می آرد و این بباله است در صدق وی و نگاه داشتن حق تعالی او را از کذب و
 اقرار و لیکن درین عبارت اظهار سلطوت و غلبه ربوبیت است و با وجود تشریف و مکرم لیغفر لک لغد و این کلمه
 است از کمال محبت و اتمام بحال وی و در حقیقت تعریف است بمقتربان و کذابان تا هوشیار شوند و اصل
 قاعده همان است که سابقا گفته شد که ما را با آن نگاه بدار داشت در آنچه در عالم محیی و محبوبی از نماز و نیاز گذرد
 و اما قول ویتعالی ما کنت تدری ما الکتاب لا الایمان بعضی گفته اند مراد علم به تفاسیل احکام ایمان و
 صفات اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه وجود این بعد از ارسال و وضع دین و شریعت است و تحقیق
 بشهرت رسیده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت تو حید میکردند خدا را و دشمن میداشت
 او مانع و عبادت آنها را و حج و عمره میکرد و هرگز شراب نخورده و با وجود آن نمیدانست شرع را که تشریح
 نموده است حق تعالی بر بندگان خود و اینست مراد بقول ویتعالی ما کنت تدری ما الکتاب لا الایمان آورده
 ایمان بمعنی تصدیق و اقرار و بعضی گفته اند مراد دعوت با بیان و احکام است و بعضی گفته اند که این در باب
 حذف مضاف است یعنی ما کنت تدری اهل الایمان یعنی نمیدانستی که ایمان خواهد بود و از احکام و عقاب
 و این معنی بعید است از سیاق و سباق حدیث و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب باب چهارم
 در ذکر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه و تطهیر و تمجیل وی و انجاء بر رسالت وی و کرامت
 وی در تورات و انجیل و اعتراف علماء اهل کتاب بدان باجمال و تفصیل قال الله تعالی الذین یؤمنون
 الرسول النبی الامی الذی یحیدونذکرتوا بحمدهم فی التورته و الانجیل یا مریم بالمعروف و نمنهم عن النکر اللات
 ذکر تشریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه بسیار است و خاصه انجیل و رسول علیهم الصلوة و
 مجالس ایشان مصروف بودند بذكر حضرت خاتم الانبیا و چون حق سبحانه ذکر ایشان را بحضرت وی کرده
 لاجرم ذکر تشریف او را با ایشان بطریق اولی کرده باشد من اجب شیئا اکثر ذکره و این آیه کریمه اولی و سلطت
 بر صدق آنحضرت که خبر رسیده بکتابت احوال و صفات وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب بهبودی نصدا

باب چهارم در ذکر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه و تطهیر و تمجیل وی و انجاء بر رسالت وی و کرامت
 وی در تورات و انجیل و اعتراف علماء اهل کتاب بدان باجمال و تفصیل قال الله تعالی الذین یؤمنون
 الرسول النبی الامی الذی یحیدونذکرتوا بحمدهم فی التورته و الانجیل یا مریم بالمعروف و نمنهم عن النکر اللات

والزام ایشان بدانکه اگر مطابق واقع نبی بود موجب نفرت و تکذیب ایشان میشد و آنحضرت را و بحقیقت دانستند
 و شناسا ترا باحوال آنحضرت و صدق نبوت وی از یهود و نصاری کسی نبود که در توریت و انجیل و صفت
 او را خوانده بودند و در مدینه به واسطه دریافت سعادت ملازمت وی و دیدن نشان علامات ظهور وی صلی
 الله علیه و آله و سلم درین بلده نشسته بودند و همیشه منتظر طلوع کوكب دولت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
 و سلم بودند و بر انصاری که معاوت و مخالفت داشتند بیعت وی صلی الله علیه و آله و سلم استسحاق و استنصاب
 می نمودند میگفتند که نزدیک رسیده است که در سایه دولت پیغمبر آخر الزمان و مار از دور کار بشماریم و پدران ایشان
 در وقت گذشتن از عالم وصیت نامهای نوشتند و به پسران می سپردند و می گفتند که سلام ما با آنحضرت و
 برسانید و بگوئید که ما در اشتیاق تو جان دادیم و با جان تو در عالم رفیقیم قوله تعالی ییرفونه كما یرفون ابناکم
 می شناسند این کافران آنحضرت را چنانچه می شناسند پسران خود را که بوجود آنها علم یقینی مشهود می دارند
 بخلاف پدران که علم آنها بسامع و اخبار است و لیکن چون از تو ظهور کرد سابقه تفاوت ازلی ایشان که
 به مسدود نهادن تکذیب نمودند و کفر و زندقه و دانه پراه کمان حق رفته تحریف و تیسر کتابت دادند و
 بجهت دنیا و حب یاست بزرگ اسفل جنات و شقاوت و ذلت فرود افتند و با وجود تحریف و لامل نبوت پیغمبر
 ما و اعلام شریعت وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب ایشان لالچ و فحاش است و گفته اند که نام حضرت
 بزبان سریانی مشغ و مشغ یعنی محو زیر که مشغ بزبان ایشان یعنی محو است و چون محو میگونی در خدا میگونی
 سفیال یعنی محو و چون مشغ یعنی محو بود مشغ یعنی محو باشد و احوال و صفات و علامات و امارات نبوت
 وی شرح و زمان بعثت خروج وی تعیین بود و در چهار روز که حضرت بدین منوره قدم آمده بعد از مدینه سلام
 که از اجار و شرافت یهود و از اولاد یوسف علیه السلام بود آمد و ایمان آورد و از هاتر روز که خروج آنحضرت را
 بکه قنیده بود منتظر حصول سعادت تقاضی شریف وی بود مدتی بود که مشتاق بقایت بودم و لا هم روی
 ترا دیدم و از جا رفتم و چون بلغا شریف شرف شد گفتم آنحضرت توئی ابن سلام عالم اهل شرب گفت
 نعم فرموده سوگند میدهم ترا بخدای که فرستاده است تو ریت را می یابی تو صفت مرا در کتاب خدا گفت نعم گواهی
 میدهم که تو رسول خدای و خدا ظاهر است و غالب گفته است و غالب گفته است وین تست بر همه ادیان برتر است
 که وارستی من می یابیم صفت ترا در کتاب خدا که با تو خطاب کرده و گفته است یا ایها النبی انما ارسلناک شاهدا
 و بشرا و تدبیرا بدستی ما فرستادیم ترا شاهد بر امت بتصدیق و تکذیب نجات و هلاک ایشان و بشارت نمودن

مطیعان را ثواب و ترسانند و عاصیان را العقاب و حرز الایمین و پناه مرا ایماز که مراد بدان عرب اند که اکثر
 خط و کتابت ندارند تعلیم و تعلم بدانند و وی صلی الله علیه و آله و سلم پشت و پناه تمامه عالم است تخصیص
 بعرب بجهت بعثت وی در ایشان و قرب ایشان از وی باشد و یا بجهت غلبه و آنها که این قوم در جهل
 و قسوت و بعد از مقام علم و هدایت و حرز موضع حسین را گویند که نگاه دارد از آفات و بلاها از حفظ و
 تحسین ایشان است از آفات نفس و غوائل شیطان چنانکه فرمود هو الذی بعثت فی الایمین رسولا منهم
 یملو علیهم ایاتة و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لغی ضلال مبین و تواند که مراد حفظ و نگاه داشتن
 ایشان باشد از عذاب و هلاک و استیصال ما دام که در ایشان بود و قوله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انما
 یرزقهم کلام عبد الله بن سلام و انت عبدی و رسولی تو بنده خاص منی که بکس درین صفت با تو برابر
 نیست و فرستاده منی بسوی کافه خلق هیچکس مشکوکی نام کرده ام ترا مشکوکی که تمام کارهای خود را بمن گذاشته
 و از حول و قوت خود برآمده که حقیقت معنی بندگی اینست است لفظ و لا علیط نیستی تو ورشته خود سخت دل
 چنانکه در قرآن مجید میفرماید و لو کنتم فظا فلیظ الغلب لا انفضوا من حولک و انکه جایگزین فرمود و افلظت
 جوابش آنست که وی صلی الله علیه و آله و سلم محبوبست بر طبع کریم خود و امر بغلظت محمولست بر محال و غلظت
 و اوجه آنست که گفته شود که لغی نسبت بومنان است و امر نسبت بکافران و منافقان است و هر دو صفت
 و زوات وی مودع است الحب مد و البغض مد و فرمود انما الضوک العقول و در باب اخلاق اشارتی
 بان گذشت و لا سحاب فی الاسواق و نه فریاد براننده در بازارها که حادث نادانان و غافلان است یعنی
 نرم خواست و بلند نمیکند آواز را و کج خلقی نمی و ند و مردم نه در خانه نه در بازارها و لا بحزنی بالیغیته ولیکن
 لیغیته و فریادش نمیدهد و پدید آید بلکه غم نمیکند و در میگذرد و لکن غیضه الله منی تقسیم به الملة العو جابان
 یقول لا اله الا الله و از دنیا نمی برد او را خدا تعالی تا زمانی که راست میگردد و لذت باودین و کیش کج را بگشاید
 الا الله و اثبات توحید و از آن شرک قبیح به اینها همیا و آقا صفا و قلوبا عکها پس میکشاید بوسی چشمهای کور
 را که نمی بینند راه راست را و گوشها را که نمی شنوند حق را و دلهای پوشیده در پرده را که نمی فهمند و در حق
 حقیقت حال را و در روایتی این زیاد آمده که فریاد نمیکند در بازار و ترنم نمیکند و گویند نیست دروغ
 را راست و درست نمیکردانم او را برای هر صفتی حال جمیل و می بخشم او را هر خلق کریم و میگردانم سکینه و
 آهنگ و آرامش را لباس وی و تقوی و پر مهر گاری را ضمیر وی و حکمت معقول وی و صدق و قاطعیت

وی و عنود معروف خلق وی و عدل سیرت وی و حق شریعت وی و هدایت امام وی و اسلام ملت وی و احمد نام وی راه راست نمایم مردم را بوی بعد از گمراهی و دانا گردانم بوسیله وی بعد از نادانی و بلند آواز گردانم بوی بعد از گنای و بسیار گردانم بعد از قلت و جمع سازم بعد از فرقت و غنی گردانم بعد از فقر و ولقت دهم بوی در دلهای مخالف و هواهای برگزیده و امتهای متفرقه را و بگردانم امت او را بهترین امتهای کعب اجازت بر این چنین آمده و در روایت دیگر آمده که ابن عباس از کعب پرسید که چگونه می یابی نعمت رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم را در حدیث گفت این چنین که نوشته است محمد بن عبد الله عبدالمختار مولده بکند و مهاجره

بالمدينة و بکند بالشام لافظ ولا علیظ ولا سحاب بالاسواق و الله بخیر! البکیتة و لیکن یعنی او پیغمبر و درین روایت صح است مرحوم وی صلی الله علیه و آله و سلم تیر آمده است که فرموده است وی شکر گذران باشد و در غم و شادی و ناخوشی و ناخوشی و کینه گویند و در هر بنیدی و حمد گویند و در هر چیزی رعایت میکنند آفتاب را برای نماز و چون در هر وقت نمازی کنند اگر چه در خاک روی باشند از آرزو بند بر نصف ساقهای خود و وضو کنند با طراف اعضای خود منادی یعنی موزن ایشان ندای کند در جو آسمان یعنی بر جای بلند صفهای ایشان در مجال و در نماز یکسان باشند ایشان از او شب نزمه باشد چون زفره زنبوران و از زفرها او را شب است و در رعایت ایلی هر سه آمده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت چون نزل کرد بر موسی او را نوشت و خواند آنرا یافت و روی ذکر این امت پس گفت خداوند من می یابم در لوح امتی را که ایشان آفرید و سابق یعنی آفرید وجود سابق در فضل شفاعت کرده می شود برای ایشان وی بار دابر بدعای ایشان انجیلهای ایشان در سینههای ایشانست می خوانند آنرا از برین خورد غنائم را می گردانند صدقات را در شکلهای خود و این خواص این امت است که آسان کرده شد کار بر ایشان و حلال شد بر ایشان غنائم و صدقات برخلاف امت سابق چون قصد میکنند یکی از ایشان بدی را و نمی کنند آنرا نوشته نمی شود بر وی و چون میکنند بدی را نوشته می شود یک بدی و چون میکنند نیکی را نوشته میشود و نیکی داده می شود در ایشان را علم اول و آخر وی کشند ایشان مسیح و جال را و در بعضی روایات آمده که موسی علیه السلام از الواح تورات قریب بنفاد صفت ازین امت که در آخر زمان بیاید ذکر کرده و گفت خداوند اگر بدان او را امت بمن فرمان آمد که یا موسی آن امت را امت تو چگونه گردانم آن امت احمد خواهند بود گفت موسی یارب پس بگردان امت محمد پس داده شد موسی را آنرا در این کلام این دو حضرت که یا موسی انی اصفیک علی الناس بر سالاتی و بکلامی فخذما یتک کن من الشاکرین پس گفت

در حدیث

موسی علیه السلام خداوند را رضی شدم بدان و ایونیم از سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که در یکی
 نزد کعب جبار گفت که درم در منام گویا مردم صحیح کرده شده اند برای حساب پس خوانده شدند انبیا و آمد با هر بنی
 است وی دیده شد بر هر بنی را و نور و هر یکی از متابعان را یک نزد که میرود با وی پس خوانده شد محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم دیدم هر موسی او را که در بدن وی بود نوری و هر یکی از متابعان او را و تو پس گفت کعب و وی در نیافت
 که آن مرد خبر از منام خود میدید ترا که تحدیث و خبر کرده است ای مرد این حدیث گفت سوگند بخدا که نیست خدا جزوی
 این را در منام خود دیده ام پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدای که بقای کعب در دست قدرت اوست این
 محرومت او و صفت انبیا و استهای ایشان است در کتاب خدا و گویا که در تورات خوانده تو آنرا وصل اخبار
 در سبق علم بود بصدق و نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و عناد و افکار این اشرا را بعد از ظهور
 اینکار مگر کسانی که توفیق و هدایت قرین حال ایشان شد پیش از است همیشه ذکر آنحضرت را در تورات در من میگفتند
 و مگر میگردید او را و خود را تعلیم می نمودند علیه شریف او را بیان میکردند و نروج او را و بیست او را تا بین می رسانند
 وی گفتند که خروج او از که و بیعت بدین خواهد بود چون بعوث شد راه صد و خدا درفته گفتند که این انگست
 که ما خبر میدادیم از وی و در صفات شریف دی تحریف می نمودند و با وجود تحریف و تغییر دلائل و شواهد آن در تورات
 لایح و قانع بود ابو عامر را هب شخصی بود از اوس بنحکس از اوس و خزرج و صاف تر از وی را آنحضرت را بنود
 موافقت و مصاحبت می نمود با یهود مینه وی پرسید ایشان از اذین خبر میدادند ایشان او را از صفات رسول ^{انبیا} _{بنی}
 صلی الله علیه و آله و سلم و میگفتند که این در بیعت اوست پس از آن نزد یهودیتما رفت ایشان نیز خبر دادند
 پیش آن پس از آن بشام رفت و سوال کرد نصار را ایشان نیز خبر دادند بصفت آنحضرت پس بیرون
 آمد ابو عامر و ترهیب نمود و پلاس پوشید و میگفت من بملت خنیف و دین ابراهیم ام و مظهر خروج پیغمبر آفرینم
 و این ابو عامر مخدول از جنیان نیز صفات و مشخصات آنحضرت را شنیده بود چون آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم ظهور کرد بر حال خود ماند و بنی و حسد نمود و نفاق ورزید و گفت یا محمد بر چه چیز بعوث شده تو فرمود
 شمع ام بملت خنیف گفت نه بلکه خلط کرده آنرا بغیر آن فرمود آنحضرت بلکه آورده ام آنرا بیضا و نقی و صاف و پاک
 چه شد ای ابو عامر آن اخبار که خبر دادند ترا اخبار یهود از صفات من گفت نیستی تو انگست که وصف میکردند او را
 بود فرمود آنحضرت دروغ میگوئی تو ای ابو عامر گفت من دروغ نمیگویم تو دروغ میگوئی فرمود آنحضرت پیر ناد
 خدایتعالی در ونگورا و جید طریقه فریب پس از آن رجوع کرد ابو عامر بکه و مصاحبت کرد دین قریش را و ترک کرد دین

وصل اخبار و سبب علم بود

و در صیبه را که پیش ازین داشت بعد از آن طریقی شد چشم و هر طرفه غریب و حیدر عار آنحضرت که کرده بود از اینجا معلوم میشود که علم و دانش بکار نمی آید تا توفیق و هدایت نباشد و الله بیدی من یقار الی صراط مستقیم و پس این ابی عامر حنظله که او را هم حنظل الملائکه گویند بلازم آنحضرت آمد و ایمان آورد و از سادات صحابه شد و قصه کسبیه او بنیل مشهور است ابن جبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط شیخین آورده اند که وی گوید خدا بود بلکه جانم تزویج کرده با زن خود صحبت داشته بود تا گاه او از شدت حرب کفار در روز احد شهید بیطاعت شد فرست حنظل جنابت یافت پیرون آمد و برقت و شهید شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کشف شد که ملائکه او را غسل میدهند و فرمود حقیقت حال حنظله چیست و بچه سبب او را از میان شهید حنظل مخصوص ساخته اند و در بعضی روایات آمده که فرمود مگر جنب بود و بر دیدار زن پرسید او را ازین حقیقت حال را عرض کرد و از آنجا است که امام ابوحنیفه شهید جنب را غسل میفرمایند و امام شافعی صاحبیه با وی خلاف دارند و میگویند غسلی که جنابت موجب آن بود بهجت خروج از دائره تکلیف ساقط شد و غسلی که بسبب موت بود شهادت مستقط آن شد دیگر غسلی واجب نشود امام ابن قصه حنظله را دلیل می دهد قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در بعضی روایات آمده مگر جنب بود اول و نیست بران اکنون اجاری که از توریت و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم و غیره در صفت آنحضرت آمده است نقل کنم و غسل پوشیده ماند که بعد از اخبار قرآن مجید که ناطق است بوجود صفات و احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن کتب در اثبات ایند با حاجت دلیل نخواهد بود ولیکن ایراد آن برای الزام و اتمام این کا نزان معاند هر کار است و مومنان نیز موجب زیادت لطیفان فرزند نورانیت و یقین بگیرد و اناد بر توریت بعد از حذف تحریف و تغییر و تبدیل و بیانشها که این اشقیاء در اداسی این امانت کرده اند است که تجلی کرد حقیقتها از سینا و تبت از ساحیر و اشکارا شد از فغان سینا نام گوئی است که او را طور سینا و طور سینین گویند که تجلی کرد روح سبحانی بروی و کلام کرد بوسی علیه السلام و ظاهر شد در وی نبوت او و نازل شد بروی انجیل و فغان اسم عبرانی است و نام جبال بنی هاشم است در که که در یکی از آنها آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تجدید کرد و در وی در وی شد و آن سه کوه است یکی ابو قیس است که در زیر آن آبادان است و در مقابل آن حقیقتانست تا بطلن و اد و در شرقی آن که متصل قیقانست شعب بنی هاشم و در وی مولد آنحضرت است بقول مشهور و این حقیقه که از علمای راست است و کتب سابقه را خوانده ترجمه کرده در اعلام النبوة میگوید که در اینجا هیچ خصوصی و خفای نیست بویکی که تریز و قامل کند در آن زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سینا انزل توریت است بروی

و غسل اخبار در توریت و انجیل و زبور

صلی الله علیه و آله

علیه السلام بطور سینا و اشراق و تعالی از ساحیر انزال انجیل بر عیسی و وی علیه السلام سکونت میکرد و در ساحیر
 بارصن خلیل بقویه که او را ناصر گویند و باینجهت تسمیه کرده شد تا بانان او را انصاری و چنانکه ثابت شد که مراد از
 حق سبحانه از ساحیر انزال انجیل باشد بر عیسی همچنین ثابت است که استغلان او از خیال قارن با انزال قرآن بجا
 بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن جبال که است ذمیت خلافی میان مسلمین مابین کتاب در آنکه قارن که است
 و اگر دعوی گفت قارن غیر که است و دور نیست آن از آنکه و افتخار ایشان گوینیم آیات در تورات که با هم
 ساکن گردانید با جبر و اسمعیل را در قارن و گوینم راه نایند دیگر ملا بر موصی دیگر که آشکارا شد خدا تعالی از وی و
 نام وی قارن است و هر پیغمبری که ترستاد او را خدا تعالی کتابی را بعد از پیغمبر و بنام او را دینی که ظاهر و آشکار
 شد و آشکارا گشت مثل ظهور و انکشاف دین اسلام آیات نیز که آشکارا و فاش شد دینی در مشارق و مغارب
 مثل آشکارا و فاش گشتن دین اسلام دین تازه است که خطاب کرد پروردگار تعالی در تورات بر موسی علیه السلام
 و در سفر خاس که پروردگار تو بیدار میکند و بر پای سیدار برای بنی اسرائیل پیغمبری از برادران تو و در دعوتی از
 برادران ایشان میگردد و نام کلام خود را در دهان وی پس میگوید مرا ایشان را هر چه که در کنم او را هر که اطاعت میکند
 پیغمبر را که تکلم میکند وی اتمام می کشم از وی و درین کلام دلالت واضح است بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم زیرا که موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل اند اینبار را سخن اند و برادران ایشان بنام اسمعیل و اگر این بنی
 از بنام اسحق و بنی اسرائیل باشد از ایشان میشوند از برادران ایشان و اگر گویند بنو اسرائیل برادران بنو اسرا
 پس اطلاق اخوت درست باشد گوینم که برین تقدیر دروغ می گردانید شما تورات را زیرا که مذکور است در تورات
 که قائم نشد در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر تورات آمده که مثل موسی قائم نمیشود و در بنی اسرائیل
 هرگز پس باطل شد قول بعضی بود که مراد این بنی موعود و یوشع بن نون است زیرا که یوشع بن موعود موسی را مثل
 وی بلکه خادم او بود در حیات او و موکر و موید دعوت او و بعد از وفات او پس متعین شد که مراد این بنی موعود
 محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که گفت و مثل موسی بود و مثل بود در نصب دعوت و تحدی مجزوه و تشریح انکار
 و برای نسخ بر شرایع سابقه و خود چندین لامل باهر است که بنی موعود که پیغمبر آنهاست محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم که در آن مشک و شبه را مجال نیست و گفته اند که قول او که فرمودی نیم کلام خود را در دهان وی و سخت که
 مقصود با آنست صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که معنی این آنست که وی میگفت بسوی او کلام خود و نطق میکند
 چنانکه شنیده و فرمود پیغمبر بسوی او صحف و انبیا که امی است بنویسند کتب و وصل اما در انجیل از

و وصل در انجیل از انجیل است و در نسخ ما است در بعضی این نظریه را میگردانند بعضی این نظریه را استقامت

آنچه ذکر کرده است این طفول است یوحنا که یکی از حواریین است در انجیل خود از مسیح می آید که گفت من طلب میکنم از پدر خود که بهد شما فارقلیط دیگر را که ثابت ماند با شما تا اندوی روح حق است و تعلیم میکند شما را و گفت پس روزی است کنایت کرد از ذات خود می آید بعد از وی فارقلیط زنده میگردد اند برای شما اسرار را توضیح میکنند هر چیز را و گوی میدهند برای من چنانکه گواهی میدهم من برای او من می آورم برای شما امثال را و کسی می آید تاویل از امرا و تاویل قرآن است که محمل تاویلات و معانی بسیار است بخلاف کتب دیگر و فارقلیط که طاقت ندارد تاویل عالم که بکشند او را اگر اجابت می کنید و دوست میدارید مرا نگاه دارید و صحبت مرا و من طلب میکنم پدر خود را که بهد شما فارقلیط دیگر که باشد با شما تا نهایت دهر و آن تصریح است بآنکه خدا تعالی میفرستد ایشان کسی را که قائم میشود و تبلیغ رسالت پروردگاری و سیاست خلق تمام می و میباشد شریعت و باقی و مخلص هر آیه است اینچنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اختلاف کرده اند انحصار در تفسیر فارقلیط و بعضی گفته اند معنی حامد است و بعضی گفته اند معنی مخلص اگر موافقت کنیم ایشان را در مخلص پس سولی است که می آید برای خلاص عالم و این موافق غرض است زیرا که هر نبی خلاص کننده است از کفر و شایه است در این معنی را قول مسیح در انجیل که من آمده ام برای آنکه خلاص کنم عالم را و چون ثابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که مخلص عالم است و وی سوال کرده است پدر را که بهد ایشان فارقلیط دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند بر این که اول یکفارقلیط گذشته تا فارقلیط دیگری آید و اگر تنزل کنیم که فارقلیط معنی حامد باشد پس کدام لفظ قریب تر است با محمد ازین گفت این طفول در انجیل اند آنچه ترجمه کرده اند از انجیل نیست که دلالت می کند بر آنکه فارقلیط رسول است زیرا که گفته است که این کلامی شنوید شما از من انانق من نیست بلکه از آن پدر نیست که فرستاده است مرا با این کلام برای شما اما فارقلیط که روح القدس که میفرستد او را پدر من بنام من او تعلیم میکند شما را هر چیز دوی ذکر میکند و بنده میدهد شما را چنانکه گفته ام من آنرا برای شما پس آیه است بیانی واضح تر ازین که فارقلیط رسول است که میفرستد او را خدا تعالی خداست دوی تعلیم میکند خلق را هر چیز و تذکر میکند ایشان را و اما اطلاق بر این لفظیت معرفت ال ممدوح است آنست استعمال آن نزد اهل کتبنا بین و اشارت است به پروردگار سبحانه و تعالی زیرا که این لفظ تعظیم است که خطاب میکند بوی معلم معلم را که استاد میکند از وی علم را و مشهورست مخاطبه نصاری علمای دین خود را بپادشاهانیه و همیشه بودند بنی اسرائیل و بنو عیص که میگفتند نحن انبار الله از جهت سوره فهم ایشان از خداوند

قول وی میفرستد او را پدر من پیام من اشاعت است بشهادت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مرا و را بصفت
 و رسالت و با آنچه متضمن است قرآن از حق وی و تشریح وی از آنچه اخترا کرده شده است و ترویج وی در ترجمه دیگر از
 انجیل آمده است که گفت مسیح نمی آید فارقلیط تا نیروم من و قتیله بیاید فارقلیط تو بیخ و تشدید میکند عالم را بر
 تخلیه و میگوید وی از پیش نفس خود چیز که شنیده میشود از وی و کلام میکند ایشان را بدان و سیاست میکند ایشان
 بحق و خبر میدهد ایشان را بحدوث و در روایت دیگر آمده میگوید وی از پیش نفس خود بگفت که بگردد بهر چه می شنود یعنی از خدا
 که فرستاده است او را چنانکه فرموده است و حق وی صلی الله علیه و آله و سلم و ما یطلق عن اموی بان هو الادمی بوی
 گفته است که وی تمجید میکند مرا و بزرگ میدارد نشان او در واقع تمجید کرده است مسیح را که هیچکس چنانکه محمد صلی
 علیه و آله و سلم کرده زیرا که وصف کرده است او را بر رسالت پاک گردانیده او را از آنچه نسبت کرده اند بایشان بهتر است
 و این همه صفات محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیت که ترویج کرده است علماء
 بنی اسرائیل را بر کتمان حق و تحریف کلام از مواضعش بیج دین شمن قلیل و کیت که خبر داده بحدوث و غیوب
 غیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در انجیل حق تعالی وحی کرد بیسی که تصدیق کن بحد و ایمان آری وی و بفرمای است
 خود را که هر کس از ایشان چون ادراک زمان وی کند ایمان آری پس هر که بر توبل بدانند اگر نه محمد بودی آدم
 و بهشت را و دوزخ را نیافریدی و چون عرش را ایجاد کردم مضطرب بودی قرار نداشت پس بر عرش نوشتم لا اله الا
 الله محمد رسول الله ساکن شد در مواهب لیه از بهیستی از این جاس آورده که چون جبار بود که نصرانی بود بملازمت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده اسلام آورد گفت سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق تحقیق با تمام وصف
 ترا در انجیل و تحقیق بشارت داده است تو این توبل و بهیستی و در دلائل النبوة از ابوامامه با پی از هشام بن
 العاص اموی آورده که گفت فرستاده شدیم من مردمی دیگر بسوی هر قل قیصر روم تا دعوت کنیم او را بسلامت
 و ذکر کرد تمام حدیث را و گفت طلبید ما را هر قل شبی نزد خود پس ما آمدیم بروی پس طلب کرد در صندوقی
 را زانم و در وی خانه های صغیر بود و هر خانه را بابی صغیر و پس بکشاد آن صندوق را و بر آورد حریر پاره
 سیاه را و گبستر و در وی پیکر مردی تصویر کرده بنظر چشم بزرگ سیرین را ز گردن او را گیسو است بافته بهترین
 خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفتم نانی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس
 از آن کشاد درمی دیگر را و بیرون آورد حریر پاره سیاه و در وی پیکر سفید رخ چشم سلطیه سرجن را گفتم گفت می شناسید
 این را گفتم لا گفت این نوع پیغمبر است علیه السلام و بکشاد در وی دیگر و بیرون آورد حریر پاره در وی پیکری

سینه روی بندها سوگو کنند گو یا همین رسول است گفت می شناسید این را گفتم نعم این محمد رسول است صلی الله علیه و آله و سلم پس گریه کردم و بر خاکست هر قل و نشست و گفتم آیا این را دوست گفتم نعم دوست این را که تو دیدی گو یا او را دیدی پس گریست ساعتی در آنصورت پشتر گفتم و الله این آنز نبوت است ولیکن من شناسایی کردم که در یابیم آنچه نزد شماست از علم و درین صندوق صورتهای بنحیر است ایها ایسم و موسی و عیسی و سلیمان و غیر هم گفتم از کجا حاصل شده است ترا این صورتهای گفتم آدم علیه السلام در خواست از خدا که بناید او را انبیاء را تا اولاد وی پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بروی و بعد از اینها در فرزند آدم در غیب شمس و یحیی و یونس آورد آنها ذوالقرنین از جنوب شمس و سپرد بر ایشان و اما در زبده پهل و جهانم آمده که حق تعالی خطاب پیغمبر آنرا کرد و میفرماید فاضلت النعمة من شغبتک فالغن شد نعمت دنیا و آخرت از دولت تو من اجل هذا بارک الله لک الی اللابد برای این برکت داد خدا تعالی عز تر تا لابد فی المصر ارض فیض فاش شدن خبر و بسیار شدن آب و لیل و یقین زدود و یقین آب حدیث مستفیض ای منتشر و فیاض جو آنروز و بسیار بخشش قلعه ایها الجبار السیف در گردن جانک کنن شمشیر خود را ای بزرگ شکست بندکار نیکو ساز بر زمین کار با جبار در غش بلند که دست بوسی نرسد قلعه مبارک ای عظیمه فان شر الیک و سنک مقرونه بیته عینک پس بر رستی شریعتها و حکمتها تو پیوسته است بزرگی درین دست راست تو و سهمناک صنو تو تیر برای تو نیز کرده شده است و جمیع الامم مخزون شکرک و جمیع امتهای نام برده ای اقتدر بر تو را و این از پروردگار است صلی الله علیه و آله و سلم و نعمتی که فالغن از دولت شیرین وی کلامی است که نیکو روی و کتابیت که فرود ستاده شده است بروی و سنتی که نموده و ساخته است وی در کلام قول و کرد قلعه سیفیک و دلالمت که وی ایس عربی است زیرا که قلعه سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حامل میکند سیف یا در گردنهای خود در قول وی فان شر الیک و سنک نص صریحیت که وی صاحب شریعت و سنت است وی بر پای می شود سیف خود و جبر سکنید خلق را بسیف بر حق و بر میگردد اند ایشان را از کفر بسیف صلی الله علیه و آله و سلم و نیز در زبور آمده است که داده و علیه السلام تا لید پروردگار تعالی و تقدیر یارب بفرست پیدا کتبه سنت را تا بآنها مردم که مسیح بشرست و این انبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وجود ایشان است و مراد آنست که خداوند اعمد را بفرست تا مردم را باند و بخواند بانگ مسیح بشرست تا آنکه داشت داد و علیه السلام که مردم در مسیح و عوی الوهیت خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داود در آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که خدا تعالی برگزیده است را و بر راستی و درستی در کردار و گفتار و برگزیده است را و او را و است

بود داده است او را نصرت و داد و ایشان را کرامت تسبیح میکند او را در خوابگاه خود و بکسیر میگویند با و از برای
 بند و دوست ایشان شمشیر است تیر تا انتقام کشد خدا را از امتها که جهادت نمی کنند او را بند میکند ملوک این امتها
 را بقید با و اشراف ایشان را بعلها و در زبور دیگر آمده است که خداستعالی ظاهر گردانیده است از نصیبون که
 مراد بان مکه است تاج مصر محمود مراد تاج ریاست همت داشته و محمود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در زبور
 دیگر آمده است که وی مالک میشود و وجود میکند از دریا تا دریا و از انهار تا انقطاع ارض و می نشیند در اهل جزایر
 پیش او و برزاقهای خودی لیسند دشمنان او خاک زابر زبان می آیند او را ملوک با جلسار و خواص خود و سجد میکنند
 و سر بر زمین نهند و زوتی می کنند او را امت بفرمانبرداری و گردن نهادن خلاص میگردد از دژ و گمین ستمیده را از
 کسی تو تیر است از وی و پیرانند ضعیف با که باری همی نیست او را مهربانی میکند بضعفای و مساکین و روزی در ستاره
 میشود بروی دو خاک کرده میشود در هر وقت و همیشه میباید ذکر وی نماید و وصل بچنانکه در کتب ثلاثه توحید
 و انجیل و زبور و وصف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و در نظریات در صحف انبیاء دیگر نیز مسطور است و
 مذکور است حتی در صحیفه آدم ابو الانبیاء سلام الله علیه نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس و حی فرستاد بوی
 که ششم خداوند که و اهل آن همسایه های من اند و فرزندان خانه کعبه و رسیدگان بان همان من اند و در کف غایت و
 حمایت و سایه و حفظ و رعایت من اند همور سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند آنجا کرده گروهی و لیده
 موسی خیار آلوده او از برانده بگیرد بیک گویان و اشک از چشم ریزان هر کس که زیارت آنخانه بیاید و مقصود
 جز زیارت خانه کعبه و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه باشد که گویا زیارت کرد و همان من گشت نزل
 و لائق بکرم من آنست که او را بکرم کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را بر پیغمبری بسیارم از فرزندان تو که او را بر ابراهیم
 گویند قواعد آنخانه با و بلند گردانم و بر دست او عدلت کنم و چشمه زفرم را برای او بیرون آرم و حل و حرمت آنرا
 بپیراث پدرم و مشاع از ابدت او آشکارا سازم و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا یاد دارند و قصد آنخانه کنند
 تا نوبت پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه و آله و سلم او خاتم پیغمبران باشد و میرا از سگلتان
 و دایان و حایان و سابقان این بیت گرامی گردانم هر که در اجمود از من پیغمبری خواهد باید که بدانم که من با آنجا
 کالیده موسی خیار آلوده و خاکنده بنده بروی آرنده پرده گارم و در صحف ابراهیم آمده که اسی ابراهیمم و عایشه و در
 شان اسمعیل فرزند تو سحاب کردم بروی و نسل وی بکات فاضل گردانیدم و از وی پیغمبری بوجودی آرم منظم
 و کام که نام وی محمد باشد و برداشته و برگزیده من باشد و امت او بهترین نام باشد و از کتاب حقوق که پیغمبری بود

وصل بچنانکه در کتب ثلاثه توحید
 و انجیل و زبور و وصف آنحضرت